

## دو فصل نامه علمی - اختصاصی مطالعات تطبیقی حقوق در ادیان

شماره دوم / زمستان ۱۴۰۰ / ص ۲۷-۴۸

# حقوق در فلسفه کانت با تاکید بر حقوق عمومی<sup>۱</sup>

علیرضا بیرجندی<sup>۲</sup>

### چکیده

یکی از بزرگترین دستاوردهای بشری در حوزه تمدن، فرهنگ و مدنیت، ابداع، تدوین حقوق و تصویب قانون است که ضرورت وجود و رعایت آن در طول تاریخ به طرق مختلف توجیه شده و مردم نیز با پذیرش آمریت آن که ناشی از جلب منفعت و دفع ضرر است خود را به رعایت و اجرای آن ملتزم نموده‌اند. علمای حقوق بین‌الملل و جامعه هر یک خاستگاه ویژه‌ای را برای تبیین مبانی فلسفی حقوق معرفی کرده و با پی‌ریزی مکاتب - گوناگون فلسفی به تثبیت و دفاع از اندیشه‌های خود برخاسته‌اند. ایمانوئل کانت می‌تواند از جمله تأثیرگذارترین فیلسوفانی باشد که با فلسفه عملی خویش راه دستیابی به چنین مفهومی را هموار ساخت. او با تمسک به محدود سازی عقل نظری، و آزاد کردن اراده و قدرت گزینش انسان، به انسان شخصیت قانونگذاری اعطا کرد. انسانی که به غیر وابسته نیست، و خود به تنهایی غایت همه چیز است، دیگر نباید از سوی دیگران، یا خود نسبت به خویشتن، انسانیت را فراموش کند، یا تحقیر نماید. شأن انسانی و اصل عقلانی اخلاق، انسان را رئیس و مدیر جهان کرده است. این پژوهش، به بررسی حقوق در فلسفه کانت با تاکید بر حقوق عمومی پرداخته است. قرائت‌های جدید از استدلال‌ات کانت نشان از گسترش تدریجی اتحاد لیبرالی در دنیای امروزی و ربط وثیق بین حقوق بین‌الملل در عرصه بین‌المللی و اجرای عدالت در داخل کشور دارد. تشکیل سازمان‌های بین‌الملل، تقویت تجارت آزاد، همبستگی دولت‌های مستقل، تمرکز بر حقوق بشر و توجه به کرامت ذاتی انسان، تکامل مدنیت، تئوری لیبرال حقوق بین‌الملل و تئوری آموزش فضیلت انسانی، همگی برخاسته از اندیشه ۲۷‌های ژرف کانت است که در حقوق بین‌الملل رواج یافته و به اوج خود نزدیک می‌شود.

**کلیدواژه‌ها:** نظام حقوقی، فلسفه کانت، حقوق عمومی.

<sup>۱</sup> - تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۱۴

<sup>۲</sup> - دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه تهران.

## بیان مسأله

در دوران‌های گذشته که در اکثر نقاط جهان جنگ و خشونت بیداد می‌کرد به تدریج اندیشه‌های ایده‌آلی پیدا شد که به برخی از ارزش‌های ثابت انسانی اهمیت خاصی قائل شدند از جمله اصالت صلح، موازین حقوق بشر، ممنوعیت تجاوز، حرکت به سوی عدالت‌گرایی، ممنوعیت تبعیض نژادی، خلع سلاح، همکاری، همزیستی و همبستگی بین‌المللی و این مفاهیم هنگامی تجلی عینی خواهد یافت که با علم حقوق همراه شده و با ضمانت اجراهای اخلاقی و قانونی حمایت گردند (کاسسه، ۱۳۷۰: ۴۳۲).

با این حال آن چه که در عمل مشاهده می‌کنیم وجود یک نوع شک و تردید پیچیده در مواجهه با حقوق است زیرا که حقوق به عنوان یک دستاورد دنیای مدرن هنوز از مقبولیت همگانی برخوردار نشده و به صورت مجموعه‌های خرد و کلان از رعایت آن شانه خالی می‌شود. حال آن که ایمان به نظام حقوقی، بقاء را نیز به دنبال دارد و عدالت در یک چنین وضعیتی فرصت ظهور و تجلی پیدا می‌کند. آمارهای گوناگون سازمان ملل متحد حکایت از آن دارد که عامل بسیاری از معضلات جامعه بین‌المللی پشت کردن به حقوق و ارزش‌های منشور و اعلامیه‌های حقوق بشری است. فقر، گرسنگی، بیکاری، جنگ، عقب‌ماندگی، مهاجرت، پناهندگی، نابردباری‌های اجتماعی، نژادی، اقلیتی، مذهبی، اپیدمی‌های گوناگون و دیگر بحران‌های موجود معلول جدی نگرفتن حقوق است. وقوع جنگ جهانی دوم شاهد این مدعا است. مجموع تلفات انسانی جنگ جهانی دوم ۵۲/۴۸۰/۰۰۰ نفر بود که از این تعداد ۲۳/۱۴۰/۰۰۰ تلفات نظامی و ۲۹/۳۴۰/۰۰۰ نفر تلفات غیر نظامی‌ها بود (گروه تاریخ؛ دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی درسی و تالیف، ۱۳۶۷: ۶۵). با یک نگاه گذرا به ساختار فعلی جامعه بین‌المللی به این نتیجه می‌رسیم که آن کشورهایی که توسعه یافته و حتی ابرقدرت محسوب می‌شوند آن‌هایی هستند که قانون و حقوق در آن‌ها محور تمام فعالیت‌های اجتماعی بوده و خود را تابع اصولی چند شناخته‌اند بدین ترتیب خط قرمزهایی برای خود تعریف کرده‌اند که عبور از آن با واکنش سخت و شدید جامعه و افکار عمومی روبرو خواهد شد (شاو، ۱۳۷۴: ۹).

اساساً هدف حقوق تلاش برای رسیدن به ایده‌آل‌هاست اما بسیاری از مقررات حقوقی فقط در حالت تئوری حیات دارند و جنبه میدانی و اجرایی پیدا نمی‌کنند بالعکس تلاش برای نقض آن یا بی‌تفاوتی به آن به یک رویه عمومیت یافته تبدیل شده است و این وضعیت به خواسته‌های مشروع انسان‌ها صدمه زده و حقوق با واکنش‌های توأم با تاخیر به دفاع از ذی‌نفع خود می‌پردازد (دل. وکیو، ۱۳۸۰: ۳۰). ما تأثیرات حقوق را در زندگی روزانه خود می‌بینیم از الزام به ثبت تولد نوزاد، آموزش در مدارس، انعقاد عقود مالی و حقوقی تا نکاح و دریافت حقوق بازنشستگی از بازتاب انوار حقوق برخورداریم (تروپه، ۱۳۸۶: ۹)، و هنگامی که اوراق حساب مالیات را وصول می‌کنیم آن را نه یک عمل سیاسی که یک وظیفه حقوقی تلقی می‌کنیم که باید هزینه‌های مربوط به نظم اجتماعی و توسعه پایدار را پردازیم بدین ترتیب احتیاجات روزمره انسان‌ها در مقررات حقوقی و قوانین پیش‌بینی و برآورده شده است و دلیل اطاعت ما از حقوق این است که عقلاً به عادلانه بودن آن‌ها حکم می‌دهیم و

مطابق باید و نبایدهای آن رفتار می‌کنیم (همان: ۱۰). بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که حقوق یکی از شاهکارهای ساخته دست بشر است که تعالی بخش زندگی بشری در کلیت خود است. در عین حال با حرکت حقوق به جلو نظم عمومی و اخلاق، فرهنگ، تمدن و توسعه پایدار هر یک معنا و مفهوم خاصی یافته و در مسیری که حقوق برای آن‌ها تعریف کرده است به کار گرفته می‌شوند (راسخ، ۱۳۹۳: ۱۹). اگر به ماهیت حقوق و قانون (حقوق مدون و مصوب) توجه کنیم در یک معنا با خصوصیات چون لازم‌الاجرا بودن، عمومیت، آمرانه، تجلی عینی، وضوح، تعیین همه زوایا، آینده‌نگری، راه‌حل مشکلات اجتماعی، دیدگاه جمعی جامعه، حافظ منافع عمومی، آمیختگی با اخلاق، عادلانه بودن آن، اجرای بدون توقف، مفید و نتیجه بخش، امکان اجرا و سازگاری با شرایط موجود مواجه می‌شویم که در هیچ پدیده دیگر ساخته بشری قابل مشاهده و تجربه نیست (همان: ۸).

ایمانوئل کانت در قرن هجدهم میلادی، پس از مناقشات الهیاتی که در عرصه پیشرفت علم تجربی، وجود داشت، با فلسفه ای نو، پا به عرصه ی اندیشه گذاشت. در آن ایام که در اندیشه انسانی، مدرنیته جای قرون وسطی را گرفت، شأن «انسان» نیز تغییر یافت. انسان تا پیش از دکارت به عنوان پدر مدرنیته موجودی یابنده و کاشف بود. قوانین ریاضی و فیزیک، و به عبارت بهتر، جهان شناسی او به معنای واقعی، شناختن نظم موجود در جهان هستی بود. آنچنان که ارسطو بنیان نهاده بود، عقل در پی یافتن «موجود» و هستی بود. گویا این جهان از عقلی بالاتر دستور می‌گیرد، و عقل ناقص انسان در جست و جوی قواعد و اصول حاکم بر طبیعت است. بی آنکه انسان بخواهد عالم اداره می‌شود، و دانش و عقل به خودی خود، یک فضیلت، یعنی مسیر راهیابی به ساحت والای شناخت قوانین طبیعت یا به عبارت بهتر، کل جهان است. (ر.ک: دهقانی محمودآبادی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۹). در این پژوهش، به بررسی حقوق در فلسفه کانت با تاکید بر حقوق عمومی پرداخته شده است.

## مبانی نظری

تقریباً در همه کشورهای جهان اول (پنج ابر قدرت جهان شامل ایالات متحده آمریکا، جمهوری خلق چین، جمهوری فدراسیون روسیه، جمهوری فرانسه و دولت پادشاهی بریتانیای کبیر)، جهان دوم (کشورهای توسعه یافته با تراز بازرگانی مثبت و فرهنگ غنی)، جهان سوم (کشورهای در حال توسعه و تک محصولی) احترام به قانون و جلوگیری از نقض آن یکی از نگرانی‌های اساسی جوامع مزبور محسوب می‌شود. علی‌رغم آموزه‌های مکاتب فلسفی مطرح در دو رشته حقوق بین الملل و جامعه‌شناسی هنوز هم آمار قانون‌ستیزی و قانون‌گریزی در بسیاری از نقاط جهان به ویژه نیمکره جنوبی بالاست. با این که بسیاری از قوانین حقوقی از سوی مردم عادلانه محسوب می‌شوند ولی به دلیل وجود مشکلات جهانی نظیر فقر، گرسنگی، قاچاق انسان، قاچاق اعضای بدن، پولشویی، جرایم سازمان یافته فراملی، مواد مخدر، قاچاق اسلحه، بردگی جنسی، خشونت در حال رشد، جنگ - های پایان‌ناپذیر، آوارگی، افزایش میزان بیکاران و پناهندگان و بی‌سوادی و تعصبات کورکورانه و توام با

عصبیت جاهلی و هزاران نابرابری دیگر پذیرش رعایت حقوق به ویژه حقوق بشر یک امر الزامی نگردیده و بی تفاوتی به قانون و حقوق یک خطای اخلاقی محسوب نمی شود. بدین ترتیب باید تلاش نمود که حقوق را به نحوی توصیف و تعریف نمود که مبانی فلسفی آن قادر باشد اطاعت از حقوق را به یک ارزش انسانی تبدیل کند که منافع آن بیش از نافرمانی مدنی است و بدین ترتیب جوامع بشری را به آرامی به سوی حاکمیت حقوق در همه روابط اجتماعی از کانون خانواده تا عرصه گسترده روابط بین الملل بین دولت ها رهنمون سازد. به همین جهت است که همان طور که لئون دوگی گفته است حقوق محصول خواست عمومی مردم و همبستگی جمعی قشرهای اجتماعی جوامع است که توسط حاکمیت ها و با لحاظ رضایت و اراده صریح آن ها خلق می شود (فلسفی، ۱۳۸۶: ۴۳). اگر در شناخت مفهوم حقوق نیاز به حضور واقعیات اجتماعی باشد آن وقت است که به آموزه های مکتب تحقیقی حقوق برخورد می کنیم که حقوق را ماحصل توافق اجتماعی و واقعیت های موجود جوامع معرفی می کند (نیاورانی، ۱۳۸۷: ۱۲۹)، و هارت حقوق را آن ابزار نیرومندی قلمداد می کند که قادر است کارکرد شهروندان یک اجتماع را تنظیم کند که دارای ریشه های عرفی می باشند که از مرحله انتخاب به اجبار مبدل شده است (همان: ۱۳۲). به نظر می رسد که حقوق در بر گیرنده آن دسته از اصول ثابتی است که با واقعیت آمیخته شده و الزام ناشی از حقوق به این اصول بدیهی متکی است (خسروشاهی، ۱۳۹۱: ۱۳). کلسن معتقد است که برای شناخت حقوق باید آن را از اوصافی چون سیاسی کاری، جامعه شناختی و روانکاوانه جدا کرد و به دنبال شناخت ذات حقوق بود. آن وقت می شود حقوق را در معنای اصیل خود توصیف کرد و شناخت (تبیث، ۱۳۸۴: ۷۲). در نهایت می توان گفت که حقوق چه از زاویه حقوق بین الملل تحلیل شود و چه از منظر جامعه شناسی، با نوعی اقتدار توأم است که رعایت مفاد آن را غیر قابل اجتناب می نماید و همین عامل است که حقوق را از قوه به فعل می کشاند تا بر روابط بین انسان ها در هر شکل و قالبی که باشند حاکم گردد.

از آنجا کانت مفاهیم اخلاقی را عقلانی (و نه تجربی) تلقی می کند، نقطه آغاز برای اندیشیدن به این مفاهیم برای او باید انتزاعی ترین نقطه ممکن و عقلانی محض باشد و از هر نظریه معین دیگری درباره محدودیت ها و شرایط انسانی تجرد یابد. اگر صورتی مشخص از مفهوم اخلاقی قانون در تجزیه و تحلیل مسئله انتزاعی روابط موجودات عقلانی فانی به کار گرفته شود؛ روشن خواهد شد که عدالت در بین افراد فقط از طریق حقوق موضوعه ممکن می شود و حقوق موضوعه شامل نهادهایی برای وضع، اطلاق و اجرای قانون نیز هست. بنابراین ساختار عقلانی این نهادها بنیان هنجاری لازم برای اعطای قدرت به مقامات رسمی را فراهم می آورد، تا آنان در تکمیل جزئیات دقیق «حقوق عمومی» محدودیت های انسان را در شرایط مختلف لحاظ کنند.

### پیشینه تحقیق

تسون (۱۳۸۸)، در کتاب «فلسفه حقوق بین الملل» به افکار امانوئل کانت در باب حقوق بین الملل اشاره کرده و سپس دولت لیبرال دموکراسی را توصیف نموده و در فراز بعدی به حاکمیت دولت و مداخله، حقوق بین الملل،

نظریه بازی و اخلاق، نظریه رالز درباره حقوق بین الملل و حق تعیین سرنوشت، حقوق گروهی و حق جدایی - طلبی پرداخته است. تسون به دنبال تشریح دلایل الزام آور شدن قواعد حقوقی است و از دو مکتب حقوق طبیعی و مکتب تحققی (پوزیتیویسم) برای توصیف این وضعیت بهره گرفته است به ویژه که اتکای حقوق بین الملل در مرحله اجرا، اراده دول حاکم است اما آن کفایت نمی کند بلکه به ارزش برتر از اراده دولت ها گرایش دارد تا قادر باشد در موضوعات حقوق بین الملل باور معنوی به منافع حقوق پیش رو ایجاد کند و دموکراسی و عدالت در نقطه اوج مبانی الزام آور حقوق قرار گرفته است.

پولانزاس (۱۳۹۰)، در کتاب «فلسفه حقوق» در هفت فصل به ترتیب به شرح هستی شناسی مبتنی بر پدیدارشناسی، هستی شناسی و ارزش شناسی در نظریه پدیدارشناسی حقوق، هستی شناسی به اعتبار فلسفه اصالت وجود، فلسفه هگل و فلسفه مارکس، هستی شناسی حقوق: طبیعت اشياء وحدت و کلیت واقعیت و ارزش حقوقی و هستی شناسی به اعتبار پدیدارشناسی و فلسفه اصالت وجود و طبیعت اشیا در پاره ای از نظام های کنونی فلسفه حقوق پرداخته و توضیح داده که حقوق میان آن چه هست و آن چه باید باشد قرار گرفته است که با عنایت به اندیشه کانت حقوق از زیر مجموعه های مباحث اخلاق است. بنابراین حقوق تلاش دارد که نظم اجتماعی را برقرار کند هر چند که گاهی اوقات با قهر و اجبار توأم است و موضع گیری های آن زمانی پذیرفتنی است که با عقلانیت و فراگیری توأم باشد.

موثقی (۱۳۹۷)، در مقاله ای به بررسی « تطبیقی مبانی فلسفی «حقوق» از منظر مکاتب حقوق بین الملل و جامعه شناسی» علمای حقوق بین الملل و جامعه هر یک خاستگاه ویژه ای را برای تبیین مبانی فلسفی حقوق معرفی کرده و با پی ریزی مکاتب گوناگون فلسفی به تثبیت و دفاع از اندیشه های خود برخاسته اند. در حقوق بین الملل عدالت منشاء پدیداری حقوق تلقی می شود و قانون گذار است که قانون را وضع یا لغو می کند در حالی که در جامعه شناسی عواملی چون ضرورت های اجتماعی، نظم عمومی، حکمرانی مطلوب و همبستگی جمعی هستند که به حقوق موجودیت و حیات می بخشند و آن را در افراد جامعه حکمفرما می سازند و انسان در این علم موجودی تاثیر گذار و نقش آفرین است که می تواند شرایط موجود را به سوی بهبود وضعیت بشریت سوق دهد به عبارت دیگر انسان، ماشین نیست.

## یافته های پژوهش

### ۱- مبانی حقوق انسان در فلسفه کانت

#### ۱-۱- نگاه اجمالی به اندیشه فلسفی کانت

#### ۱-۱-۱- فلسفه نظری

کانت در فلسفه نظری خویش مقولاتی پیشینی برای عقل در نظر گرفت که ساختمان ذات انسان را تشکیل می دهند و به وسیله این مقولات که از جمله آنها مقوله «وجود» است، این انسان است که به عالم نظم می دهد. اصلاً بدون «عقل» این جهان یک مجموعه نامنظم و در هم ریخته است که باید اصل معنابخش و نظم دهنده بر آن حکومت کند.

اگر ما به عنوان یک اندیشمند مسلمان، پرسیم پس «خداوند» چه می شود؟ مگر این جهان مخلوق نیست؟ کانت پاسخ می دهد نباید از ساحت عقل بیرون رفت. خدا، نفس، جهان، از این ساحت بیرون هستند. اگر بخواهید برای خدا «وجود» در نظر بگیرید، چاره ای جز دست یازیدن بر داده های حسی ندارید، در حالی که خدا از جمله این داده ها نیست، تا مقولات فاهمه در اینجا «وجود» بر آن اطلاق گردند.

### ۱-۱-۲- فلسفه عملی

به نظر می رسد درک و وصول هر چه بهتر به اندیشه کانت، زمانی حاصل خواهد شد که به مطالعه و دقت در اثربخش ترین و به همین دلیل، مهمترین بخش از نظام تفکری وی پردازیم. با آن که همواره باید اهمیت بالای اندیشه نظری کانت در نقد عقل محض، و مرزبندی ای که او برای مفاهیم و مقولات متافیزیکی ترسیم می کند، مد نظر پژوهشگران و مخاطبان فلسفه کانت باشد، اما در رویکردی کلی به ساختار اندیشه وی، این بخش نقش مقدمه را ایفا می کند. مقدمه ای که ذی المقدمه ی آن، «فلسفه عملی» است.

عقل عملی برای کانت یعنی تمام هدف و نتیجه ای که در پی به واقعیت رساندن آن بوده است. جهانی بسازد که عقل در اداره کردن آن نقش به سزا داشته باشد. "نقدهای سه گانه در پی تبیین مباحث عقلانی، بررسی منشأ انواع شناخت، تعیین حدود قوای شناخت و مرتبط ساختن آنها به یکدیگر می باشند. همه این به خاطر آن است که طرح یک فلسفه اخلاق کامل را موجه و معقول سازد. اگر به مجموع اندیشه های فلسفی کانت بنگریم سیری می بینیم از فلسفه نظری به فلسفه عملی." (ابوالقاسم زاده، ۱۳۸۴: ۳۲). آنگونه که از روند اندیشه کانت بر می آید، «جهان اخلاقی» یک هدف مهم و اساسی در نظر او می باشد. همانگونه که در جمله معروف خویش در پیش گفتار ویراست دوم نقد عقل محض برای ایمان و دین جایگاهی بس فراتر در نظر می گیرد. گویا لازم است دانش و دانستن در گوشه ای محدود شوند تا جا برای تاخت و تاز ایمان باز شود. او دانش را محدود و دارای مرز می داند، چرا که به نظر او، عقل به عرصه های متعالی تر از خویش راه ندارد، اما برای اخلاق و دین عرصه ای گسترده و بس سترگ می شناسد که باید جهان را با آن ساخت. بر اساس اندیشه کانت، دین چیزی جز اخلاقی زیستن نیست، چرا که "انقلاب کپرنیکی کانت در علوم انسانی جای دین و اخلاق را عوض کرد و به جای اخلاق متکی بر دین (روش سنتی و متداول)، سخن از دین متکی بر اخلاق گفت؛ و این انقلاب آغاز انسانی شدن کل پیکره فرهنگ در عصر جدید است." (کانت، ۱۳۸۱: ۱۱) این هدف یعنی بنیان نهادن «انسان» و سپس بنا کردن جهانی انسانی، بر ساخته های فضای اندیشه ای دوره مدرن، و به طور خاص، کانت است. وی

مباحث مربوط به تعلیم حق، و تعلیم فضیلت را در کتاب مابعدالطبیعه اخلاق مطرح کرده است.\* بر همین اساس، نوشتار حاضر که در بخش نخست به بررسی مبانی حقوق انسان در فلسفه کانت خواهد پرداخت، در قدم اول به فلسفه اخلاق او می پردازد.

### ۱-۱-۳- فلسفه اخلاق کانت

در مواجهه نخست و گام اول برای بحث از «اخلاق»، باید اصلی ثابت و مستحکم برگزید تا نقطه اتکایی باشد برای فهم تمایزها و اختلاف ها میان یک نظام اخلاقی با نظام اخلاقی دیگر. نظامی که کانت از اخلاق ترسیم می کند، بر اصل بنیادی «اراده انسان» استوار است؛ «ما در اینجا برای احکام اخلاقی خود باید یک اصل بنیادی داشته باشیم که به تبع آن بتوانیم متفقاً حکم کنیم که چه چیزی اخلاقاً خوب است یا خوب نیست، بنابراین ملاحظه می شود که باید اصل واحدی وجود داشته باشد که از اراده ما نشأت گرفته باشد.» (کانت، ۱۳۷۸: ۲۸). وی دو اصل اساسی را نام می برد که همواره نزاع فلسفی دامنه داری با یکدیگر داشته اند؛ اصل تجربی، و اصل عقلی. اصل تجربی اصلی است که از حواس برآمده، و بسته به این که حواس درونی معیار اخلاق باشد، یا حواس بیرونی، متفاوت حکم می کند. به نظر کانت، اصولی هم چون خودخواهی و خودپسندی مبتنی بر حواس درونی، و اصول تربیت و حکومت بنا به نظر فیلسوفانی که نظام اخلاقی را مبتنی بر حس بیرونی می دانند، منابع حکم اخلاقی هستند (همان، ص ۲۹).

اما از نظر کانت، نظام اخلاقی باید از «عقل» سرچشمه بگیرد، و حکمی غیر تجربی یعنی پیشینی صادر کند. در مثال دروغ گویی، اگر خودخواهی اصل اخلاقی باشد، تنها زمانی ممنوع است که به تو زیان برساند، یا بنابر اصل تربیت و حکومت، تا جایی که حکومت دروغ گویی را مجاز دانسته آزاد هستی تا دروغ بگویی، در حالی که عقل به طور مطلق دروغ را ممنوع می داند، و این حکم بسته به هیچ شرط و هدفی نیست. اخلاق در نظر کانت باید آزاد به معنی مقید نبودن به شرط تجربی و به این صورت که کاملاً عقلانی باشد.

تلاش مهم کانت در فلسفه اخلاق، آنگونه که خودبنیادی عقل و انسان را به وضوح نمایان می سازد، در همین جا است که می خواهد اعمال انسان را تابع یک ضرورت خود بنیاد کند. اخلاق یعنی «الزام» اما الزامی که از سوی خویشتن است، نه از بیرون. کانت نام ضرورت هایی که اعمال ما را ضروری می گردانند را «محرک» می گذارد (همان، ص ۳۲)، چرا که از انگیزه های درونی برنخاسته و کاملاً متکی بر عقل انسان هستند. اصول تجربی که کانت از آنها بیزار است، عواطف و تمایلاتی هستند که اختیار را از انسان سلب می کنند و آزادی را از وی می گیرند. اگر به سوی خیر بروی باید به خاطر خود آن باشد، نه غایت و انگیزه ای که در پی آن برای تو تصور می شود. انسانی اخلاقی عمل می کند که آزادانه و از روی اختیار به گزینش اعمال خود اقدام ورزد. از نظر کانت حتی رسیدن به نیک بختی و سعادت هم نمی تواند محقق کننده حکم اخلاقی باشد، چرا که تنها می تواند یک ضرورت عملی مشروط بسازد، یعنی عمل تو واسطه ای باشد برای رسیدن به سعادت، به طوری که اگر آن سعادت نبود، ضرورتی هم در کار نخواهد بود. اما امر اخلاقی دستوری است که خیری بالذات را در

نظر می‌گیرد و تماماً رها از شرط‌ها و قیدها است. امر و دستور اخلاقی آزاد است، و به خیر مطلق فرمان می‌دهد. در تجارت ممکن است درستکاری موجب (واسطه) کسب پول باشد، اما از دیدگاه مطلق، درستکاری فی نفسه خیر بالذات است، و ناراستی فی نفسه ناپسند است. (همان، ص ۳۵)

برهمن اساس، الزام از نظر وی بر دو نوع است؛ الزام فعال و منفعل. الزام فعال یعنی الزام ذاتی؛ الزامی که نسبت به اعمال ملزم هستیم نه افراد. من ملزم هستم به دردمندان کمک کنم پس نسبت به این عمل ملزم هستم نه نسبت به مردم. اما هنگامی که من مقروض هستم و باید قرض خود را بپردازم در اینجا نسبت به شخص طلبکار هم ملزم هستم. این یک الزام منفعل است. در صورت الزام فعال است که یک ضرورت عقلی وجود دارد. من از طریق فکر و تأمل خودم ملزم می‌شوم. الزام منفعل باید از طریق شخص دیگری اعمال شود. وقتی انسان تابع ضرورت عقل باشد خود حاکم بر خویشتن است. (همان، ص ۳۹)

اینجا است که تمرکز حیاتی ای بر روی «حاکمیت بر خویشتن» شکل می‌گیرد. اخلاق در نظرگاه کانت باید بر آمده از عقل، و آزاد از هر فرمانروای خارج از انسانیت باشد. از این رو، دین به معنای دستورات خدا و آنگونه که الهیات متداول می‌گویند، اخلاقی به معنای منسوب به اخلاق است، و اخلاق بالاتر از آن است، نه آن که اخلاق وامدار دین باشد. این اخلاق است که به دین رنگ می‌دهد و آن را تابع خود می‌کند. (ر.ک: کانت، ۱۳۸۱: ۲۰).

«وقتی ما فرمان او را به این جهت اطاعت کنیم که او فرمان داده است، و به این جهت که او چنان عظیم است که به موجب اقتدار خود می‌تواند ما را بر آن دارد که امر او را به عنوان فرمان از ترس و وحشت اجرا کنیم، و عدالتی را که در فرمان او نهفته است درنیابیم و ندانیم که چرا باید آن چه را خدا امر کرده است اطاعت کنیم، ... در این صورت اقتدار فاقد قدرت الزام آور است.» (کانت، ۱۳۷۸: ۶۵).

ممکن است از این جملات چنین به نظر آید که کانت خودمختاری انسان را آنقدر هم که گفته شد مهم ندانسته است، زیرا به فرمان الهی، و فهم عدالت نهفته در پس آن اشاره می‌کند آنگونه که ما به عنوان فلسفه و کلام اسلامی به مصالح و مفاسد در اوامر شارع مقدس معتقدیم! اما باید به این نکته بسیار مهم در همین گزاره اشاره کنیم که کانت می‌گوید «دریابیم» و بدانیم. او شأن انسان را بالا می‌برد، گرچه خدا را در جایگاه متعالی خود مفروض می‌گیرد (و نه آن که قبول کند)، اما به انسان شأنی الهی و بسیار بلندمرتبه می‌دهد که او است دریابنده و شناسنده دستور خداوند و او است که عدالت را می‌شناسد و در واقع از عدالتی پیروی می‌کند که از خودش زاییده شده و خود حاکم آن است. «انسان مخلوق خدا نیست، بلکه مولود خداست. ... مقام انسان در این تحول اخلاقی چنان رشد می‌کند که می‌تواند به طرح مفهوم الوهیت بپردازد.» (پیشین، ص ۲۱) بنابراین از نظر کانت این عقل است که اخلاق را می‌سازد و به تبع دین را هم به میدان می‌کشاند. اما عقل چه مضمون و مفادی را اخلاقی می‌داند؟ چه قاعده و قانونی از نظر عقل، اخلاقی است؟

## ۱-۲- اصل عقلانی اخلاق



«اخلاق عبارت است از انطباق رفتار با قانون عام (کلی) اراده‌ی آزاد. کل اخلاق عبارت است از مناسبت و سازگاری رفتار با قاعده‌ی کلی. ... قاعده‌ی ای که در هر زمانی و برای هر کسی دارای ارزش است.» (کانت، ۱۳۷۸: ۶۶).

سخن در این گزاره بسیار می‌توان گفت، از جمله بحث از «کلی بودن» قانون یا قاعده، و بحث از نقش عقل در این فرآیند، ولی آنچه به مسأله تحقیق ما مربوط می‌شود، این قید است: «در هر زمانی و برای هر کسی دارای ارزش».

اخلاق در اندیشه کانت، برای گذر از تجربه و پسینی نبودن، از یک سوی، و برای تألیفی بودن در برابر تحلیلی بودن، از سوی دیگر، به «عقل» روی می‌آورد. ره آورد این انتقال، یا به تعبیر بهتر، انقلاب از تجربه به عقل که در نزد پیشینیان کانت سابقه طولانی داشته است یک نظام اخلاقی است که مطلق و همه‌زمانی عمل می‌کند. نظامی که ایجاب می‌کند عمل انسان، در تمام مراتب و شرایط آن، باید به گونه‌ای طرح ریزی گردد که قابلیت تعمیم یافتگی و انطباق برای تمام افراد دیگر انسانی را نیز در خود داشته باشد. از نظر کانت، هر کاری که من انجام می‌دهم باید قبل از ارتکاب به آن، به این فکر کنم که آیا این عمل خاص، امکان‌عام شدن و (شاید، اگر بخواهیم توصیه کنیم) توصیه به همگان را در خود دارد؟ اخلاق در نظر کانت، یعنی همین که عمل تو این قابلیت را داشته باشد. تصمیمی که در یک برهه از زندگی می‌گیری، باید بتواند برای تمام کسانی که در شرایطی مانند تو به سر می‌برند نیز به نحو یکسان قابل اجرا باشد. به مثالی که خود کانت زده است توجه کنیم؛ اگر شخصی در نهایت فقر به تو مراجعه می‌کند و درخواست کمک مالی دارد، اما تو در شرایطی هستی که پول مورد نیاز او را در اختیار داری، حال یا بیشتر از آن را هم داری، یا تنها به همان میزان در جیب تو است. در این لحظه باید فکر کنی؛ آیا صرف نظر کردن از سخاوت و کمک به این انسان، می‌تواند یک قاعده عام شود؟

به طوری که همین نحوه رفتار برای خودت نیز انجام شود؟ یعنی اگر تو روزی به همین شرایط نداری گرفتار شدی، آیا در هنگام مراجعه به یک انسان، جایز است وی نیز از کمک به تو صرف نظر کند؟ اگر ممکن است، تو مجاز هستی که در این جا کمک نکنی، اما اگر این اراده و تصمیم نمی‌تواند یک قاعده شود، کمک نکردن اخلاقی نیست. اخلاقی آن است که طوری رفتار کنی که دیگران هم بتوانند از آن برای رفتارهای خود استفاده کنند. (ر.ک: همان، ص ۶۶).

## ۲- مبانی حقوق بشر بر اساس فلسفه عملی کانت

### ۲-۱- ممنوعیت قضاوت کردن دیگران

اینکه اراده هر فرد از جزئی و خاص بودن رها شود و به مدد قانون، کلی شود، یک نتیجه بزرگ در پی دارد. اگر من در انجام اعمال خویش به این فکر کنم که در این شرایط و موقعیت، با توجه خصوصیت‌های منحصر به فردی که در همین جا حاکم است، باید دست به این رفتار بزنم، چنانکه اگر کسی دیگر هم در مثل همین

شرایط واقع شود باید بتواند چنین عمل کند، یک نتیجه انسانی در پی خواهد داشت. با مثالی این نتیجه را توضیح می دهیم:

یاسپرس از کانت می پرسد: "اگر کسی ظالمانه بخواهد من و دوستم را از بین ببرد، آیا باز هم نباید دروغ بگویم؟! به این دلیل که او (قاتل) یک موجود خردمند است! فکر نمی کنم کانت به این امر پاسخ مثبت دهد؛ چون هر چند اصل در فضای غیر تجربی است، اما اثر آن در فضای تجربه اتفاق می افتد." (یاسپرس، ۱۳۷۲، ص ۱۸۰)

این مثال، مصداقی از همه مواردی است که برای «دروغ مصلحت آمیز» به کار می رود. نظیر مثال معروفی که در کلام اسلامی برای قتل نبی، یا یک مؤمن می زند. پرسش آن است که آیا صدق دارای چنان حسنی است که هر شرایطی و به نحو مطلق (در مقابل نسبی بودن) باید اعمال شود؟ اینجا است که اختلاف دامنه داری در عرصه تاریخ فلسفه اخلاق و کلام اتفاق افتاده است. آیا باید راست گفت، حتی اگر باعث شود نبی خدا به قتل رسد، یا مؤمنی مضروب شود، مالش از بین رود یا ...؟ آیا دروغی که مصلحت دارد و برتر از قتل نفس است، در این جا مجاز و بلکه لازم نمی گردد؟ تفسیر و تحلیل کانت از چنین مثالهایی چیست؟ از نظر او، لازم است تصمیم به یک عمل، قابلیت تعمیم یافتن داشته باشد، تا اخلاقی باشد. اگر در شرایطی هستیم که ظالمی یک لحظه ممکن است بی گناهی را به قتل برساند، نباید محل اختفای او را فاش کرد، حتی به وسیله سخنی که دروغ باشد. از نظر کانت، ملاک اخلاقی بودن عمل، قابلیت تعمیم یافتگی آن است، و در این جا چنین چیزی ممکن است. اگر دیگری نیز در همین شرایط خطرناک قرار گیرد، می تواند با استفاده از دروغ خود یا دیگران را نجات دهد. دقت و توجه به این نکته لازم است که «شرایط» و موقعیتی که ترسیم شد، از ارکان و مقومات این عمل است. هر کسی در همین شرایط زمانی، مکانی قرار گیرد، باید بتواند همین گونه تصمیم بگیرد. بنابراین، هر رفتاری که از انسانی سر می زند بسته به «موقعیت» و شرایطی که وی را در بر گرفته است، یقیناً با تصمیم و رفتار دیگری در موقعیت دیگر، متفاوت خواهد بود. اگر دروغ در شرایط معمولی زندگی خلاف اخلاق است، به این دلیل است که ممکن نیست یک قاعده کلی شود، چرا که کلی شدن دروغ به تناقض می انجامد. اگر دروغ مجاز باشد، احتمال آن وجود دارد که تمام سخنان من دروغ باشند و گستردگی چنین وضعیتی به استیصال و عدم اعتماد در جامعه منتهی خواهد شد. اما در شرایطی که نظیر مثال بالا باشد، دروغ گفتن فقط و فقط در همان شرایط می تواند عام و همه گیر شود. بر همین اساس، لازم است به مقصود از گزاره «در همه زمان ها و برای همه افراد دارای ارزش» توجه شود که منظور کانت از همیشگی بودن یک تصمیم، با لحاظ تمام قیود و شرایط احاطه کننده آن است. به طوری که همه افراد در نظیر همین شرایط، همین تصمیم و رفتار متناسب با آن را عملی کنند.

نکته اصلی که در اینجا در صدد بیان آن هستیم، همین نقطه است که می توان گفت در اندیشه اخلاقی کانت «قضاوت کردن» دیگران جایز نیست. هر کسی در شرایطی قرار دارد که با توجه به همان شرایط، اقدام به

رفتاری می کند، لذا شرایط تک تک انسانها با یکدیگر متفاوت است و هیچ کس نمی تواند به دیگری نسبت دهد که غیر اخلاقی عمل کرده است. تنها زمانی می توان اخلاقی بودن یک عمل را نتیجه گرفت که از همه جزئیات و موقعیت زمانی و مکانی رفتار کننده آن مطلع بود، آنگاه به سنجش میزان انطباق عمل با معیار اخلاقی کانت یعنی قابلیت کلی شدن پرداخت. اما از آنجا که چنین اطلاع و تسلطی بر تمام زوایای زندگی یک انسان برای دیگر انسانها حاصل نمی شود، بنابراین هرگز نمی توان نسبت غیر اخلاقی بودن به رفتارهای وی داد، چرا که همیشه ممکن است در شرایط و وضعی بوده است که آن تصمیم بهترین نوع تصمیم برای آن موقعیت باشد.

## ۲-۲- شآن انسان

یکی دیگر از مبانی اخلاقی کانت که به پاسداری از حقوق انسان منتهی می شود، انسان به عنوان «قانونگذار» است. از نگاه کانت، انسان از طبیعت و تمایلات طبیعی اش فاصله می گیرد تا به عقل و قانون آن دست یابد. اساساً اصل عالی اخلاق همین است که تجربه و تمایلات نفسانی از حیطه اخلاق رخت ببندد و منشأ اراده انسان نشوند.

آن هنگام که هماهنگی اراده با قانون ناب اخلاق جزء سرشتمان گردد، ما نیز قداست اراده خواهیم یافت مانند خدای بی نیاز. قانون اخلاق در واقع قانون قداست برای موجود کامل است. هر مقدار که از وسوسه های ذهنی خویش را برهانیم به اوج نزدیک تر شده ایم. زیرا از آنجا که همه مخلوقی دارای خواهش ها و تمایلات هستیم، هرگز از بند آنها خارج نمی شویم مگر در صورتی که دستورهای خویش را بر مبنای احترام به قانون بنا کنیم تا مقتضی اطاعت از قانون باشد. انسان به عنوان موجودی از موجودات عالم محسوس، با دریافت این نیروی عظیم، خود را به سوی مرتبه ای والاتر یعنی تبعیت از قوانین عملی محض که توسط عقل وضع شده اند، منتقل می سازد. این صعود، باعث می گردد انسان کم و بیش نامقدس [= غیر معصوم]، به وجه مقدس در شخصیت خویش آگاه شود. «انسانیت» همان قانون گذار بودن آدمی است که قانونی مقدس [= عقلانی و مطلق] وضع کرده است. این، مضمون سخن کانت است: «شکوه مندی و والایی انسان ناشی از آفرینش گری عقل اوست.» (کانت، ۱۳۷۷: ۱۵۸)

با ضمیمه نکاتی که در پیش آمد و به تقدّم عقل، یعنی اخلاق، بر دین اشاره شد، می توان گفت؛ از نظر کانت، شآن الهی که انسان بر عهده دارد، شآن قانونگذاری است. همانگونه که وی می گوید: «اراده به سادگی تابع قانون نیست... بلکه خود به منزله واضع قانون به شمار می آید.» (کانت، ۱۳۶۹: ۴۸) بنابراین کانت به انسان نگاهی محترمانه و عزتمندانه دارد که به دلیل وجود اختیار و اراده او است. برتری انسان بر سایر موجودات در همین است که وی مختار آفریده شده و توانایی سیطره بر جنبه طبیعی و هوس های خود را دارد. اگر اراده در کار نباشد عملی که از انسان سر می زند، آزادانه نبوده و در نتیجه به وجه انسانی او بی ارتباط خواهد بود. همچنین از نتایج این مسأله، عزت نفس و ممنوعیت خود حقارتی است. کانت تواضع را به معنی تحقیر خویش در مقابل دیگران نمی پذیرد. «دلایلی وجود دارد که بر اساس آن، رأی ما در مورد شخص خودمان باید نازل و

محدود، اما در مورد انسانیت ما باید وسیع و گسترده باشد. ... رأی نازل انسان، در مورد شخصیت خودش در مقایسه با دیگران تواضع نیست، بکله خیانت به خویش و تحقیر خویش است. "(کانت، ۱۳۷۸: ۱۷۳)

در اینجا به شبهه ای که به کانت وارد شده است، اشاره، و سپس پاسخی ارائه می شود: "به نظر می رسد، تعریف کانت از کرامت ذاتی انسان، به رغم اهمیتی که دارد، جامعیت لازم را ندارد؛ زیرا افراد فاقد توانایی عقلانی و اخلاقی لازم را در بر نمی گیرد." (رحیمی نژاد، ۱۱۵: ۱۳۹۰). کانت به مقام قانونگذاری انسان، و در واقع به جنبه ی عقلانی انسان توجه کرده است، بنابراین لازم است تمام افراد انسانی به صورت بالفعل چنین قدرتی را داشته باشند که قوانین اخلاقی که به اجرا در می آورند، از روی اراده باشد و به وجه کلی آن یعنی این جنبه که تصمیمشان بتواند به صورت قانون در آید توجه داشته باشند. در این پرسش، «انسان» به معنی تک تک ایشان در نظر گرفته شده است. در این صورت، تمام انسانها با همه صفات و ویژگیهای متنوع شان قانون گذارند و از ساحت قدسی اراده برخوردار هستند. نتیجه این نگاه آن است که هیچیک از انسانها نمی توانند بی خبر از این نکته باشند و ما اصلاً انسان ناآگاه، کودک نابالغ، و یا هر انسانی که از این مسائل دقیق عقلانی غافل است، نداریم. در حالی که اشکال این سخن آشکار است.

به نظر می رسد از سوی کانت چنین پاسخی داده شود؛ «انسان» به معنای «سوژه» در نظر گرفته شده است، نه هر یک از ما را به عنوان افراد بشر. این اشکال در مباحث نظری فلسفه کانت هم می تواند مطرح شود و پاسخ آشکاری دارد. این سهل انگاری است که فکر کنیم یک فیلسوف از انسان تجربی، به سان روانشناسان و جامعه شناسان سخن بگوید. بلکه ذات انسان در مرحله عقل، آن هم عقل عملی، مد نظر کانت است و این ذات با وجود افراد مختلف در بیرون خدشه ای نمی پذیرد. بحث فلسفی در باب مقام انسانیت است، نه تک تک افراد.

## ۲-۳- منع وسیله انگاشتن انسان

کانت در تنسیق دوم از تنسیق های امر مطلق (اراده اخلاقی) چنین می گوید: "چنان عمل کن که انسان را، خواه شخص خودت و خواه دیگران، همواره غایت بدانی نه هرگز صرفاً وسیله." (دباغ، ۱۳۸۸: ۱۳۹) چنانکه در تبیین همین تنسیق می گوید:

"در جهان هر شیئی به عنوان یک وسیله دارای ارزشی است اما انسان شخص است نه شیء. ... بی معنا است که یک موجود عاقل که خود غایت همه چیز است زیرا همه چیز برای او وسیله است خود به عنوان وسیله تلقی شود." (کانت، ۱۳۷۸: ۱۶۶)

مسئله کنونی یعنی غایت فی نفسه بودن انسان، از تبعات و نتایج مسأله قبل یعنی ارزش و شأن قانونگذاری انسان است. "هرگاه همه چیز انسان از دست برود، ارزش درونی او بر جای خود باقی خواهد ماند. فقط به موجب این مقام عالی انسانی است که ما می توانیم تکالیف دیگر خود را انجام دهیم. این ارزش پایه تمام تکالیف است." (همان، ص ۱۶۷) از نظر کانت عالی ترین درجه حیات انسان، اختیار او است (همان). به همین دلیل، اوست که با اراده آزاد خویش به طبیعت نظم می دهد و به اجبارهای طبیعی خود اعتنا نمی کند. او است که با

عقل خود و نه با قواعد درون ذهنی یعنی تمایلات و علایق ذهنی به بقای جهان و طبیعت همت می گمارد. به نظر کانت اگر چنین نبود "هیچ تضمینی وجود نداشت که انسان قوای خود را در جهت انهدام خود، دیگران و طبیعت به کار نبرد." (همان)

انسان (= موجود عاقل) همان غایت بالذات است. بنابراین اگر کسی را به عنوان یکی از سلسله مراتب وسایل و غایات تصور کردیم، جزئی از طبیعت او را نادیده گرفته ایم، یعنی از این که او موجودی عاقل و غایت بالذات است غفلت کرده ایم. (کورنر، ۱۳۶۷، ص ۲۹۳)

بر همین اساس، از نظر کانت از بین بردن امکان استفاده از قوای انسانی ممنوع است. به عنوان مثال، مصرف بیش از اندازه مواد غذایی که باعث کاهش آزادیها و استفاده از قوا می گردد، یا خودکشی که علاوه بر این، عالیترین مرحله ی اختیار یعنی اصل عالی حیات را نابود ساخته است، ممنوع هستند. (ر.ک: همان، ص ۱۶۷)

در جای دیگر از ارزش همه انسانها به گونه ای می گوید که هرگز قابل مبادله نیست: "حرمتی که من برای دیگران قائم یا دیگران از من انتظار دارند عبارت است از اعتراف به وجود یک ارزش در همه انسانها، ارزشی که نه قیمت دارد، نه می توان چیزی در برابر آن یافت تا بتوان با آن مبادله کرد." (کانت، ۱۳۹۳ ب، ص ۱۳۶)

## ۲-۴- اصل کلی حق

یکی دیگر از مبانی تأثیرگذار در اندیشه کانت نظر وی درباره «حق» است. این تعریف از حق تبلور تمام سخنانی است که در فلسفه اخلاق تا به حال مطرح کرده است:

حق عبارت است از هر عملی که یا بنا بر مبنای خود و یا طبق قانون کلی، اختیار گزینش هر فرد با اختیار هر فرد دیگر هماهنگ باشد. ... پس قانون کلی حق این است: در خارج چنان عمل کن که کاربرد آزاد گزینش تو بتواند طبق قانون کلی با اختیار دیگران هماهنگ باشد. (کانت، ۱۳۹۳ الف، صص ۶۶-۶۷)

در اینجا، هماهنگی و یکسانی تمام افراد جامعه در اجرایی ساختن اختیاراتشان یک قانون و اصل خواهد بود. هیچکس نمی تواند اقدام به عملی نماید که بدان وسیله از اعمال اراده سایر افراد جلوگیری نماید. اگر چنین شود، تجاوز به حقوق دیگران شده است.

در پایان، به عنوان نتیجه گیری از بخش اول چنین می توان گفت:

ایمانوئل کانت با اتکا بر سنت فلسفی پیش از خویش، جایگاهی والا برای «انسان» مهیا کرده، و بر اساس تعالیم فلسفه عملی خود اخلاق را فراتر از دین و خدا، در پاسداری از حقوق آدمی به کار گماشت. انسان بر مبنای اصل عقلانی اخلاق چنان رفتار می کند که بتواند به عنوان قانون کلی برای همه جامعه به کار گرفته شود و به این وسیله «انسان»ها را ارجمند شمرده، به چشم وسیله به آنها ننگرد. او است که از خویش راضی و بر خویش متکی است، چرا که قانون جامعه مدنی را خود وضع می کند. شأن قانونگذاری انسان، او را معصوم از تحقیر و مبادله با ارزش های دیگر قرار می دهد. به همین دلیل شاید بتوان گفت دانه «حقوق بشر» در این مزرعه بارور شده است.

### ۳- مفهوم علم حقوق از منظر کانت

در نظر کانت علم حقوق عبارت است از: شناخت حقوق طبیعی و این غیر از حقوقدان بودن است که به انواع قانونگذاری در علم حقوق اطلاق می شود. علم حقوق براساس مبانی تفکر کانت علمی است تماماً عقلانی و فارغ از هرگونه اضافات جغرافیایی. اگر فرضاً چیزی به نام حقوق اسلامی یا مسیحی یا حقوق غربی یا حقوق شرقی یا... مطرح باشد، اینها همه «تخصص حقوقی است و نه علم حقوق». علم حقوق علمی است عقلانی محض و دارای اصول و مبانی فطری و پیشینی و مستقل از تجربه و برآمده از ذات عقل ناب عملی و در عمل باید آنها را بر موارد تجربی اطلاق کرد. کانت وجود چیزی به نام «علم حقوق» را مشروط به حفظ کیان عقلانی مستقل از تجربه آن بیان کرده است. همچنین از منظر کانت حقوق عمومی عبارت است از: مجموع قوانین یا مقرراتی که ایجاد یک وضعیت حقانی توسط آنها مستلزم تعمیم همگانی این قوانین است که این حق به تأسیس یک نظام قانونی (تشکیل حکومت) برای یک ملت میانجامد. از این حقوق عمومی، سه مفهوم سیاسی استنتاج می شود: حق حکومت، حق ملی (ملیت) و حق بین الملل. (کانت، ۱۷۹۵: ۲۷).

### ۴- رویکرد مکاتب حقوقی به حقوق بین الملل

برای فهم درست از آرای کانت اشارهای هر چند کوتاه به مکاتب حقوق طبیعی و پوزیتویسم ضروری است. در واقع آشنایی با حقوق طبیعی لازمه فهم آرای کانت است.

همه مکاتب فلسفی حقوق بین الملل میخواهند به یک پرسش پاسخ دهند؛ مبنای الزام آور بودن حقوق بین الملل در کجاست؟ اراده و رضایت دولت ها که به صورت معاهده و عرف در میآید، یا خارج از آن و در مبانی و اصول برتر (اخلاق)؟ در واقع مطلب این است که به جز چند نفر متفکر قدیمتر که از یک مکتب فلسفی خاص به تمام معنا پیروی میکردند، اغلب صاحب نظران و حقوق دانان به مکاتب التقاطی تمایل دارند و برای پاسخ به این سوال، عناصر قابل قبول هر دو مکتب اصلی حقوق طبیعی و حقوق اثباتی را اخذ و تلفیق میکنند. (ساعد و کیلی، ۱۳۸۹: ۱۲) به قول پاوند وقتی از فلسفه حقوق صحبت می کنیم، منظور بهترین و مفیدترین اندیشهها و روشهایی است که منابع فلسفی عصر حاضر برای حل مسائل مربوط به هر نظام حقوقی در اختیار ما میگذارد. (دومبالد، ۱۳۸۷: ۲). در یک تقسیمبندی کلی مکاتب حقوقی به دو دسته، مکاتب توصیفی تحلیلی و مکاتب هنجاری - تجویزی تقسیم می شوند: مکاتب حقوقی توصیفی - تحلیلی، مکاتب حقوق و ماهیت نظام حقوقی، علتها و ریشههای اجتماعی، سیاسی و تاریخی آن را آنگونه که در جامعه شکل گرفته توضیح میدهند. هیچ توصیه و رهنمودی ارائه نمیدهند و بههمین دلیل به آنها تئوریهای ناب حقوقی میگویند. چرا که بنا ندارند برای نظام حقوقی نسخهای بیچند. مکتب حقوقی پوزیتویسم (تحقیقی) از اینگونه مکاتب هستند. اما مکاتب مکتب

هنجاری - تجویزی، مکاتب حقوق را آنگونه که باید باشد، توضیح میدهند و هدف آن ارائه رهنمودهایی است، که نظام حقوقی را به سمت ارزش های از پیش تعیین شده در آن مکتب پیش برد. این مکاتب ارزشها را معرفی کرده و هدفشان از ارزشها این است که، فاصله حقوق از این ارزشها را کمتر کنند. ارزش هایی همچون اخلاق، عدالت، مذهب و حقوق بشر. از نظر این مکاتب قاعده حقوقی که با ارزشها منطبق نباشد، قاعده حقوقی محسوب نمی شود. طرفداران مکتب حقوق طبیعی از این گروه هستند. سوال اساسی این است که از منظر این مکاتب (آرمان گرایان و واقع گرایان) منشاء الزامآور بودن حقوق بین الملل کدام یک از این موارد است؟ رضایت دولت ها، صلح و امنیت بین المللی، منافع ملی دولت ها، صلح مبتنی بر حفظ منافع، تعهد به رعایت قرارداد اجتماعی بین المللی و یا اخلاق و عدالت بشریت؟ طرفداران مکتب حقوق طبیعی معتقدند که اراده دولت ها در روابط بین المللی در ایجاد قاعده های حقوقی چه در قالب قرارداد (معاهده) و چه در قالب عرف محدود و منوط به ارزش های بالاتر است. آنها معتقدند که اراده دولت ها نامحدود نیست و آنها در ایجاد قاعده های حقوق بین الملل باید از ارزش های والاتر تبعیت کنند و در عصر حاضر تحت تأثیر نظریه های حقوق بشر ارزش والاتر از انسانیت وجود ندارد. (هداوند، ۱۳۸۹: ۲).

براساس نگرش مکتب حقوق طبیعی، نظام جهانی آن است که با فطرت بشر هماهنگ باشد و این هماهنگی در کل عالم وجود ریشه دارد. مفاهیمی چون صلح و عدالت که امروزه در چارچوب نظام بین المللی نوید داده می شوند، از زمره امور فطری هستند. آنچه به سیل فطرت نیست باعث بی نظمی می شود و نظم، عین هماهنگی با فطرت است. (ساعد و کیل، ۱۳۸۹: ۲۱). این مکتب با مداخله کلیسا رو به افول نهاد و جای خود را به مکتب پوزیتویسم داد. پوزیتویستها معتقدند که حقوق ساخته و پرداخته دولت ها است و در دو شکل معاهده و عرف بین الملل ظهور پیدا می کند. بنابراین حقوق ابزار دولت هاست. (یعنی حکومت از طریق حقوق) آنها اعتقاد دارند که دولت موضوع حقوق بین الملل است و تابعان اصلی حقوق بین الملل دولت ها هستند. در واقع پوزیتویستها از بن اخلاقی فاصله گرفته و اراده و رضایت دولت ها را ملاک التزام میدانند. مکاتب حقوق طبیعی سه نوع نظام ارزشی را مطرح میکنند: طبیعت، الهی و عقلی؛ کانت جزو طرفداران نظام ارزش عقلی مکتب حقوق طبیعی نوین است که در واقع حقوق طبیعی را دوباره در قالب حقوق طبیعی نوین زنده کرد.

## ۵- تئوری های حقوق بین الملل

### ۵-۱- تئوری حقوق بین الملل سنتی

تئوری حقوق بین الملل سنتی صرفاً به حقوق و تکالیف دولت ها می پردازد و این استدلال را رد می کند که حقوق و تکالیف دولت ها مشتق شده از حقوق و تکالیف افرادی هستند که در قلمرو دولت زندگی می کنند.

بنابراین، مشروعیت و حاکمیت بین المللی یک دولت در گرو این است که آیا آن دولت جمعیت خود را از نظر سیاسی اداره می کند یا خیر؟ نه اینکه آیا آن دولت نماینده راستین ملتش هست یا خیر؟ این رویکرد «دولتگرا» در حقوق بین الملل نقش دوگانهای برای افراد در نظر می گیرد: یکی داخلی و دیگری بین المللی؛ در نظر این مکتب عدالت و مشروعیت از نظر مفهومی، جدا از هم هستند. بنابراین سیستم های بین المللی صرفاً به دنبال برقراری نظم و پیروی از قانون هستند. با چنین تصویری از حقوق بین الملل متوجه می شویم که این شاخه از حقوق نمی تواند به عنوان چارچوب هنجاری واقعیات سیاسی امروزه یا آینده قرار گیرد. اگرچه برای حقوق دانان شکل است که رویکرد دولت گرای خود را ترک کنند ولی زمانه جدید، زبان اخلاقی و مفهومی جدیدی می طلبد (آماتو، ۱۹۹۰: ۶۵).

## ۵-۲- تئوری لیبرال حقوق بین الملل (تئوری کانت)

هرچند که برای حقوق دانان دشوار است که مفروضات و برداشت های دولت سالارانه در گفتمان کلاسیک حقوق بین الملل را کنار نهند، اما عصر جدید نیازمند ذهن و زبان تازه اخلاقی و مفهومی است. دنیای لیبرالتر امروز، نیازمند تئوری لیبرالتری از حقوق بین الملل است. این تئوری لیبرال مبتنی بر فردگرایی هنجاری است و به این اصل ملتزم است که عنصر هنجاری اولیه، فرد است و نه دولت. از این رو تئوری لیبرال به سختی می تواند با رویکردهای دولت سالار در حقوق بین الملل سازگار باشد. اگر قرار باشد حقوق بین الملل مشروعیت اخلاقی هم داشته باشد، ناگزیر باید دولت ها را ملتزم کند که به عنوان پیش شرط وارد شدن به جامعه بین المللی، حقوق بشر را رعایت کنند. امانوئل کانت نخستین کسی است که از این دیدگاه (تز) دفاع کرده و به همین لحاظ آن را «نظریه کانتی حقوق بین الملل» می نامیم (تسون، ۱۳۸۸: ۲۲-۲۳). کانت در رساله صلح پایدار خود که در سال ۱۷۹۵ به چاپ رسید، کمک دقیق، غنی و پایداری هم به تئوری حقوق بین الملل و هم به تبیین پایه های عدالت و صلح کرده است. مضامینی که در این رساله مطرح شده اند، امروز هم به نحو شگرفی موضوعیت دارند. (تسون، ۱۳۸۸: ۱۴۹).

ویژگی هایی که برای تئوری حقوق بین الملل کانت می توان برشمرد، به قرار زیر است:

۱- ابداع تشکیل یک سازمان بین المللی برای تأمین و تضمین صلح پایدار (اندیشه پیشگام)

۲- تکیه بر دولت لیبرال و آزادی، مبتنی بر قانون اساسی

۳- نو بودن نظرات در عصر مشروعیت جنگ (مدرن بودن مفاهیم)

۴- تئوری منسجم، غنی و تازه (تازگی و اصالت)

۵- ربط وثیق بین صلح بین المللی و آزادی فردی



۶- ارتباط عمیق بین (ماهیت) حکومت های خودسر در داخل و رفتار تجاوزآمیز در خارج.

ارتباط بنیادی حقوق بین الملل در عرصه بین المللی و اجرای عدالت در داخل کشور تئوری حقوق بین الملل کانت مبتنی بر دو اصل اساسی است: یکی؛ وجود نظام جمهوری (دولت لیبرال دموکراسی) و دیگری؛ حقوق بین الملل مبتنی بر فدراسیون دولت های آزاد (سازمان های بین المللی) کانت معتقد است که وفاداری و احترام به این دو شرط منتهی می شود به همبستگی ملت های آزاد که می تواند دوام آورد و از جنگ جلوگیری کند و به طور پیوسته گسترش یابد (تسون، ۱۳۸۸: ۱۵۳).

### گفتار اول - وجود نظام جمهوری (دولت لیبرال دموکراسی)

منظور کانت از «جمهوری» همان شکل حکومتی است که امروزه لیبرال دموکراسی، شکلی از حکومت که احترام و حمایت کامل برای حقوق بشر قائل است، نامیده می شود. کانت یک دولت جمهوری را دولتی میداند که با قانون اساسی تعریف شود و آن قانون بر سه اصل استوار است: آزادی فرد، نظام قانونی و تساوی در برابر قانون (تسون، ۱۳۸۸: ۱۵۳).

### ۶- خاستگاه نظریه دولت حقوقی در اندیشه کانت تحول

در آلمان خاستگاه و ریشه های عقلایی نظریه آلمانی دولت حقوقی را می توان در تئوری کانت جستجو کرد. تئوری کانت در نیمه اول قرن نوزدهم به عنوان تئوری غالب، مشتمل بر دولتی بود که حافظ حقوق رسمی و مصرح افراد در قانون اساسی به موجب قوه ای مستقل مقننه و مجریه بود. در آموزه کانت، دولت به وسیله قواعد حقوق موضوعه محدود می شد (ویژه، ۱۳۸۹: ۱۷۱). کانت واژه (Rechtsstaat) را در هیچ یک از آثار خود به کار نبرد و در واقع باید برای این منظور واژه «جمهوری (Republik)» او را کاوید. دولت جمهوری در نزد او دولتی است که در آن حقوق حاکم است؛ دولتی که در آن اعمال قدرت سیاسی بر اساس قانون است و نه به شکل خودسرانه؛ به بیان دیگر، جمهوری در نظر کانت همان لیبرال دموکراسی است؛ یعنی نوعی از سازمان سیاسی که حقوق بشر را به طور کامل رعایت نماید. کانت قصد خود را از آنچه قانون اساسی جمهوری می نامد، به تفصیل بیان می کند. به نظر او، دولت جمهوری با قانون اساسی شناخته و تعریف می شود که باید مبتنی بر سه اصل آزادی فرد، نظام قانونی و تساوی در برابر قانون باشد (تسون، ۱۳۸۸: ۲۶ و ۲۷). در نگرش او، دولت تجمع افراد بسیاری در تبعیت از قوانین حقوقی است و تنها دولت مبتنی بر نمایندگی، دولت واقعی به شمار می رود (ویژه، ۱۳۹۰: ۴۵).

مفهوم نظریه آلمانی دولت حقوقی در سیر تکاملی خود از ریشه های کانتی فاصله گرفت و به سمت عقاید اثباتگرایی Positivist بیسمارک در پایان قرن نوزدهم در آلمان حرکت کرد. در این برهه، این مفهوم،

پیوستگی بیشتری را با مباحث مرتبط با صورت نشان داد تا با عناصر مربوط با محتوا. حاصل پیوند ریشه های کانتی و مفاهیم اثبات گرا، رد مفاهیم قدیمی تر در هم تنیده شده با مشروعیت دولت به نفع ارزش های متعالی مذهبی یا اخلاقی بود. بدین ترتیب، نظریه آلمانی دولت حقوقی راه را برای حاکمیت دولت باز نمود. دولت مذکور میتواند به موجب قانون و به درستی عمل کند و در ضمن لازم نبود سیستم ارزشی قانون مذکور، برگرفته از مذهبی خاص یا ارزش های اخلاقی خاص باشد؛ به بیان دیگر، نظریه آلمانی دولت حقوقی، مقدمه استقرار رژیم حقوقی خاصی بود که توانسته بود مسئله کثرت آرا را به نحوی در خود جای دهد.

تفکیک نظریه آلمانی دولت حقوقی از محدودیت هایی چون مفاهیم مذهبی و اخلاقی خاص، متضمن آن است که حکومت دولت به واسطه قانون می تواند مستقل از ارزش های اخلاقی و مذهبی خاصی که به موازات هم در جامعه وجود دارند عمل کند. برای روشن شدن مسئله، بهتر است به بررسی این موضوع پردازیم که چگونه وجوه کانتی و اثباتگرایی نظریه آلمانی دولت حقوقی با هم سازگاری داشته اند. با قدرت یافتن بورژوازی و تعامل مفهوم کانتی دولت حقوقی با این مسئله، این مفهوم به تلفیق دو عنصر مجزا با یکدیگر پرداخت؛ یک عنصر شکلی و یک عنصر ماهوی. از دیدگاه شکلی، دولت حقوقی کانت به موجب تفکر رفتار با افراد به عنوان هدف و نه وسیله، قانون را ملزم به ارتقای استقلال فردی می نماید. از دیدگاه ماهوی، دولت حقوقی کانتی، حقوق و آزادی (منفی) را برای افراد قائل می شود که این مسئله در انطباق با ارزش های نظام بورژوازی و در تقابل با ارزش های رژیم های استبدادی پیشین است.

نکته ای که توجه کمتری به آن می شود، این است که این ارزش های تقویت شده، درحقیقت علیه افشار ضعیف و کم درآمدهای هستند که به رغم ایجاد حقوق جدید، هنوز برای تأمین زندگی خود محتاج هستند. برخلاف فرانسه، انقلاب بورژوازی در زمان حیات کانت در آلمان روی نداد و این مسئله تا سال ۱۸۴۸ به تعویق افتاد. البته بعد از وقوع این امر در آلمان، این نهضت آنقدرها هم قدرتمند نشد. این مسئله به بروز دولت حقوقی اثباتگرا منجر شد. به بیان دیگر، در دولت حقوقی اثبات گرا، حکومت به موجب چارچوب سازمانی قوانین، تدوین و اعمال می شود و اراده حاکم در این بین، تنها نیروی قدرتمند نیست. اگرچه وقتی رویکرد اثباتگرا از دیدگاه تاریخی در مقابل دیدگاه کانتی قرار می گیرد، حداقل به وجه تئوریک رویکرد اثباتگرا در موقعیت بهتری قرار دارد. درحقیقت، با ظهور حکومت های مبتنی بر حقوق اداری، دیدگاه اثباتگرایی دولت حقوقی، قانونی بودن را به صورت حکومت به موجب قانون تعریف میکند که نیازمند عقلانیت و قابلیت پیش بینی امور است؛ ضمن اینکه انتظارات عوامل قانون در رویارویی با شرایط پیچیده و نهادینه شده اجتماع را به نوعی تثبیت می نماید.

مشروعیت قانون اساسی مشروطه بر اساس سیاست کثرت گرا و همچنین موارد برگرفته شده از تجربه وایمار، مؤید این مسئله است که ضمیمه نمودن حقوق بنیادین، مبتنی بر بوژوازی لیبرال به نظریه آلمانی دولت حقوقی کثرتگرا محتمالاً به از قلم افتادن تعدادی از سیاستهای حکومتی منجر میشود و از اصول حداقلی الزم برای کسب مشروعیت دولت و حکومت، عدول میکند. در پایان باید اینگونه نتیجه بگیریم که مفهوم ایده آل استقلال در وجه کانتی، از دیدگاه ماهوی و رویهای برآورده نشده است. از دیدگاه رویه ای، این مفهوم، بسیار انتزاعی است و از دیدگاه ماهوی و باتوجه به تجربه وایمار، این مفهوم، بسیار کلی و فراگیر است. از سوی دیگر، حاکمیت قانون در وجه اثباتگرایی آن، امکان قابل پیشبینی بودن قوانین را فراهم می آورد که اهمیت زیادی در روابط اجتماعی و قانونی خاصی دارد. با توجه به موارد ذکر شده، در پایان جنگ جهانی دوم، مفهوم جدید نظریه آلمانی دولت حقوقی در آلمان به وجود آمد که در پی تطبیق و سازگاری نیاز برای قابل پیش بینی بودن امور و همچنین استقلال به موجب تعهد به ارزش های حقیقی بود.

### نتیجه گیری

حقوق روح پویای جامعه است که در تلاش برای بهبود حیات انسانی است. این آرمان متحقق نخواهد شد مگر این که کرامت او و حقوق بشر و عدالت در مورد وی رعایت گردد. شناخت و تطبیق مبانی فلسفی حقوق از چشم انداز مکاتب حقوق بین الملل و جامعه شناسی حکایت از چه حقایقی دارد؟ در طول تاریخ این حقیقت به اثبات رسیده که اکثریت مردم جهان نجیب و مطیع عقلانیت در روابط خود با دیگران هستند و برای آن دسته از تبهکاران و جامعه ستیزان که برای ارزش های جمعی و اخلاقی منزلتی قائل نیستند باید ساز و کاری را تعریف کرد تا بقیه شهروندان از شر آنان در امان بمانند و استمرار حیات متوقف نگردد. این ساز و کار همان است که از آن به عنوان حقوق یاد می کنیم. بدین ترتیب حقوق چه از منظر حقوق بین الملل و چه از منظر جامعه شناسی پدیده ای الزام آور بوده که هر یک خاستگاه متفاوتی دارند. با عنایت به حق تعیین سرنوشت که یکی از مصادیق حقوق مدنی - سیاسی و تا حدی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است این صلاحیت به آنان اختصاص یافته که با رعایت منافع دیگران به دنبال دستیابی به توسعه پایدار و ارتقاء سطح زندگی خود در همه ابعاد گوناگون باشند. در این لحظه حساس است که حقوق پیش گام شده و قضاوت و داوری رفتارها را تحت نظارت خود قرار می دهد. بدین ترتیب حقوق و آزادی های فردی تضمینات متناسبی را با خود خواهند داشت که حقوق برای آن ها تعریف کرده است. مبانی فلسفی حقوق در تلاش است که نه برای حقوق امروز بلکه برای مقررات فردا نیز بسترها و زمینه هایی قابل قبولی را تدارک ببیند هر چند که کشورها هر یک حقوق را از زاویه منافع خود به گونه ای متمایز از هم وصف و وضع می کنند. حقوق مدنی است که جامعه شناسی به دنبال

شناساندن و قبولاندن آن به شهروندان است هر چند که قضاوت برخی از انسان‌ها از حقوق یک جانبه و نفع-گرایانه است در غیر این صورت به سوی قانون‌گریزی و قانون‌ستیزی گام بر می‌دارند.

کانت با غایت دانستن بشر، هدف و غایت حقوق بین‌الملل را نیز خدمت به افراد بشر و نه اجزاء تشکیل دهنده حقوق بین‌الملل یعنی دولت‌ها و حکومت‌ها می‌داند. احترام به دولت ناشی از ضرورت احترام به فرد است. بنابراین می‌توان گفت که از دل فلسفه حقوق کانت، حقوق بشر زائیده شد و امروز در قالب اعلامیه جهانی حقوق بشر و منشورهای منطقه‌ای حقوق بشر خودنمایی می‌کند. قرائت‌های جدید از استدلال‌ات کانت بر گسترش تدریجی اتحاد لیبرالی در دنیای تأکید می‌کند. به طور مثال، اتحادیه اروپا، دادگاه اروپایی حقوق بشر، منشور اروپایی، آفریقایی و آمریکایی حقوق بشر و ....

کانت معمولاً به عنوان پیشاهنگ ایده تشکیل یک سازمان بین‌المللی که صلح پایدار را تأمین و تضمین می‌کند، شناخته می‌شود. نوآوری و تازگی نظرات کانت به خوبی نشان می‌دهد که اندیشه‌های وی پیشگام تشکیل سازمان ملل و حمایت از نظم جهانی مسالمت‌آمیز بوده است. با این همه دستاوردهای فلسفه کانت بیش از اینها است. او یک تئوری منسجم، غنی و تازه در مورد حقوق بین‌الملل ارائه نمود. تازگی و اصالت نظریه کانت نه تنها در پیش‌بینی او در مورد پیدایش یک سازمان بین‌المللی است، بلکه مهمتر از آن ناشی از این است که او نخستین کسی است که ربط وثیق بین صلح بین‌المللی و آزادی فردی و نیز ارتباط عمیق بین (ماهیت) حکومت‌های خودسر در داخل و رفتار تجاوزآمیز آنها در خارج را دریافته و آن را بیان کرده است. کانت بود که برای نخستین بار از ارتباط درونی بین آزادی در داخل و مبانی حقوق بین‌الملل پرده بر گرفت و بدین سان، انقلاب حقوق بشر در قرن بیستم را پیش‌بینی کرد (تسون، ۱۳۸۸: ۲۴). به نظر می‌رسد پیام کلی و اخلاقی تئوری کانت بازگشت به فطرت و سرشت پاک انسان‌هاست که در آن صورت همه دولت‌های آزاد، مجال ورود به جامعه بین‌المللی مملو از صلح را پیدا خواهند کرد.

## منابع

- کانت، ایمانوئل (۱۳۹۳) الف، فلسفه فضیلت، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، چاپ چهارم، تهران: نقش و نگار
- کانت، ایمانوئل (۱۳۹۳) ب، فلسفه حقوق، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، چاپ چهارم، تهران: نقش و نگار.
- ابوالقاسم زاده، مجید (۱۳۸۴)، تصویر اخلاقی از جهان (تحلیلی نو از فلسفه کانت)، معرفت، شماره ۸۸، صص ۳۰-۴۰
- پولانزاس، ن. آر. (۱۳۹۰). فلسفه حقوق. ترجمه: نجاد علی، الماسی. تهران: نشر میزان، چاپ سوم.
- تیبیت، مارک. (۱۳۸۴). فلسفه حقوق. ترجمه: حسن، رضایی خاوری. مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی. چاپ اول.
- تروپه، میشل. (۱۳۸۶). فلسفه حقوق. ترجمه: مرتضی، کلاتریان. تهران: نشر آگه. چاپ یکم.
- تسون. فرناندو. (۱۳۸۸). فلسفه حقوق بین الملل. ترجمه: محسن، محبی. تهران: موسسه مطالعات و پژوهش های حقوقی شهر دانش. چاپ اول.
- خسروشاهی، قدرت الله. (۱۳۹۱). نظریه ها و نظام های حقوقی. تهران: انتشارات جنگل و قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. چاپ اول.
- دباغ، سروش (۱۳۸۸)، درس گفتارهایی در فلسفه اخلاق، چاپ اول، تهران: صراط
- دل. و کیو، جورجو. (۱۳۸۰). فلسفه حقوق. ترجمه: جواد، واحدی. تهران: نشر میزان. چاپ اول.
- دومبالد، ادوارد (۱۳۸۷) جایگاه فلسفه در حقوق بین الملل، ترجمه محسن محبی .
- راسخ، محمد. (۱۳۹۳). حق و مصلحت مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش. تهران: نشر نی. چاپ دوم.
- رحیمی نژاد، اسمعیل (۱۳۹۰)، نگرش اسلامی به کرامت انسانی، اندیشه های حقوق عمومی، شماره ۲، صص ۱۱۳-۱۲۶
- ساعد و کیل، امیر (۱۳۸۹) مروری بر مکاتب فلسفی حقوق بین الملل، انتشارات میزان.
- شاو، ملکم. (۱۳۷۴). حقوق بین الملل. ترجمه: محمد حسین، وقار. تهران: موسسه اطلاعات. چاپ دوم.
- فلسفی، هدایت الله. (۱۳۸۶). رویارویی عقل و واقعیت: مسأله منابع. سالنامه ایرانی حقوق بین الملل و تطبیقی. روزنامه رسمی کشور. شماره سوم.
- کاسسه، آنتونیو. (۱۳۷۰). حقوق بین الملل در جهانی نامتحد. ترجمه: مرتضی، کلاتری. تهران: دفتر خدمات حقوقی بین المللی جمهوری اسلامی ایران. چاپ اول.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۷۷)، نقد قوه حکم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نی.

کانت، ایمانوئل (۱۳۷۸)، درس های فلسفه اخلاق، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، چاپ اول، تهران: نقش و نگار.

کانت، ایمانوئل (۱۳۸۱)، دین در محدوده عقل تنها، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، چاپ اول، تهران: نقش و نگار

کانت، ایمانوئل (۱۳۶۹)، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، تهران: خوارزمی  
کورنر، اشتفان (۱۳۶۷)، فلسفه کانت، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: خوارزمی  
نیاورانی، صابر. (۱۳۸۷). تحلیل سیستمیک حقوق: سهم نظریه هارت در شناخت حقوق بین الملل. سالنامه ایرانی حقوق بین الملل و تطبیقی. روزنامه رسمی کشور. شماره چهارم.  
هداوند، مهدی (۱۳۸۹). جزوه درسی بررسی مکاتب فلسفی حقوق بین الملل.